

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

پایان نامه تحصیلی دوره کارشناسی ارشد

موضوع رساله:

فناور مفهوم آن در روش‌شنوی مولانا

به راهنمایی:

جناب آقای دکتر اسماعیل حاجی‌والا

نگارش:

عمیرت طاهرزاده قهرمانی

سال تحصیلی ۱۳۷۲-۱۳۷۳

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
الف تا هـ	پیشگفتار
و تا م	مقدمه

### بخش اول

#### فنا و بقا در مقامات سلوک

۱	تعریف و مفهوم فنا در کتب فرهنگ و اصطلاحات	فصل اول
۳۸	نگاهی کوتاه به مفهوم انا الحق و رد اندیشه حلول	فصل دوم
۵۱	مفهوم فقر در مقامات سلوک	فصل سوم
۵۶	ذکر پاره‌ای از اقوال مشایخ صوفیه درباره اندیشه فنا	فصل چهارم
۸۲	نگاهی کوتاه به سیر اندیشه فنا در رحمة یقه سنایی و منطق الطیر عطار	فصل پنجم
۱۰۴	توصیف انسان فانی گشته	فصل ششم
۱۱۷	نتیجه‌گیری	

### بخش دوم

#### سیر اندیشه فنا در روشنی

۱۲۰	مقدمه	
	مرگ ارادی	فصل اول

## فهرست مطالب

صفحه		عنوان
۱۲۴		قسمت اول : آرزوی بازگشت به نیستان حقیقت
۱۴۶		قسمت دوم : تفسیر مولا ناز عیارت " موتوا قبل ان تموتوا "
۱۶۰		قسمت سوم : فــــر
۱۸۹		قسمت چهارم : فنای عاشق در معشوق
		قسمت پنجم : فنای مرید در مراد ( لزوم هدایت مرید بوسیله شیخ کامل )
۲۰۱		قسمت ششم : فنای خودی بنده در برابر خداوند
۲۲۵		
۲۸۰		قسمت هفتم : فنای ماسوی الله
۲۹۱		قسمت هشتم : فنای دنیا و امور دنیا
۳۱۰		قسمت نهم : فنای نفس اماره
۴۲۱		قسمت دهم : ریاضت
۴۴۴		قسمت یازدهم : تبدیل اوصاف نکوهیده به صفات پسندیده
۴۶۵		قسمت دوازدهم : فنای سرور و محسوسات
۴۹۸		قسمت سیزدهم : فنای عقل جزئی و علم بحشی — لفظ و گفتار
۵۴۶		قسمت چهاردهم : فنای اسباب ظاهری امور
۵۶۳		قسمت پانزدهم : فنای افعالی
۵۷۴		قسمت شانزدهم : استغراق
۵۹۳		قسمت هجدهم : فنای ماضی و مستقبل

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵۹۷	قسمت هجدهم : اتحاد
۶۱۵	قسمت نوزدهم : بغای بعد از فنا
۶۳۲	~~~~~ فصل دوم : جاذبه، جنسیت ~~~~~
۶۴۵	~~~~~ فصل سوم : نیستی کارگاه هستی ~~~~~ فصل چهارم : مرگ طبیعی ~~~~~
۶۶۳	قسمت اول : هر لحظه مرگ و رجعتی است
۶۶۵	قسمت دوم : مرگ جسمانی
۶۶۹	قسمت سوم : رهایی از دنیا
۶۷۷	قسمت چهارم : راز مرگ و آفرینش
۶۷۹	قسمت پنجم : تشبیه خواب و بیداری به مرگ و زندگی
۶۸۳	قسمت ششم : حسرت مردگان پس از مرگ
۶۸۶	قسمت هفتم : مرگ در ریه‌های به سوی تکامل
۶۹۷	قسمت هشتم : فنای جسم و بقای روح
۷۰۵	قسمت نهم : فنا و مردن هم باید با عنایت حق باشد
۷۰۸	~~~~~ فصل پنجم : سیمای انسانهای فانی گشته (انسان کامل) در مشنوی

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷۴۷	خاتمه
۷۴۹	مناجات
۷۵۰	فهرست آیات واحادیث
۷۵۷	فهرست قصص وحکایات مشهوری که در این رساله به آنها اشاره شده است .
الف - ب	فهرست منابع و مأخذ مهم ( کتابنامه )

میشمار

## پیشگفتار

مولا ناجلال الدین محمد بلخی سخنوری است بلند آوازه و شگفت آواز طراز  
بلند مرتبگان و تکرار ناپذیران سخن پارسی ، اورا که شرف عرفان و بن بامداد  
فرهنگ و ادب ایران زمین است ؛

بارزترین انگاره ، حکمت و کامل ترین شاخص اندیشه ورزی در راه اعتلای ذهن  
انسان می شمارند .

شخصیت شگرف این پیرپارسا و این آشنای جان جهان ربه آسمان روزان بهاران  
مانند کرده اند . گاه زلال و آبی و شفاف و گاه بغض آلود و ابرآگین .

گفته اند او با عدد ای خاک و آب و آواز رود ها و سکوت کوه ها و آهنگ حیات آشنا بود  
عجوبه ای بود ، بازتاب و برانگیخته از شعور تاریخی و فرهنگ جهان شعول ایران ،  
که در هنگامه ، جباریت تاریکی و سکوت و در سیاهترین سالهای قرون وسطی از غیبت  
انسان در زمانه اش به خروش درآمد و چونان شعله ای گداخته و سوزان از آتشفشان  
آگاهی سربرکشید ، و دلیرانه به جستن جایگاه شریف انسان و حیثیت او در هستی  
و جهان و قوانین آن پرداخت .

مولا ناجلال الدین محمد بی گمان بزرگترین شاعر منظومه سرای عرفانی همه  
اعصار و نامدارترین شاعر شعرغنائی و غزل پرد از فرهنگ و ادب ایران است . میراث  
فرهنگی و عرفانی او که زیورشنوی و غزل به خود گرفت ، قرنهاست که آبخش  
پرسشها و سرگشتگی های انسان است . و تعالیم هوشمندانه اش آموزنده ،

دانائی ها و توانائی هاست که به یاری درک آنها می توان در عسرت و پیریشانی  
زمان و تهاجم و تلاطمهای زمانه ، خویشتن تاب آورد . بهرغم تشرع ورد ای آستین

فراخی که می پوشید ، سرکش و نقاد و شوریده بود . و به رغم سماعی که می گزارد پرعیزگار و وارسته و آزاد بود . کم نظیر در شریعت ، و بی بدیل در طریقت . در کنار احاطه به حیرت انگیزش برد انشهای اسلامی و عرفانی دستی چیره و پرتوان در فرهنگ ملی نیز داشت و در بیان اندیشه ها و احساسش نه فقط از حکمت و عرفان اسلامی بهره می جست . بلکه از فرهنگ ایرانی و سرگذشت و حکایات ملی نیز یاری می گرفت .

گرچه این رساله به سیراندیشه و فنادر مثنوی اختصاص دارد ، لیکن ذکر اشاره ای هر چند اندک و بسیار مختصر به زندگی مولانا و ارائه تصویری کوتاه از سرگذشت وی ضروری به نظر می رسد . که زندگی صوری مولانا به قول دکتر زرین کوب ( یک سلوک روحانی مستمر است ) که از همان سالهای کودکی وی آغاز شد ، شعری بود که مولانا آن را سرود ، آن را ورزید ، تحقق داد و به پایان برد . \*

مولوی به سال ۶۰۴ هجری قمری زاده شد و به سال ۶۷۲ هجری قمری درگذشت او در این فاصله افزون بر مکتب و مجالس بیش از ۶۰ هزار بیت شعر در قالب مثنوی و غزل و رباعی سرود که شمار بسیاری از آنها از شاهکارهای بی مانند ادب پارسی و گوهر و اعتبار اندیشه بشریت است .

مولوی به سن ۵ یا ۶ سالگی همراه پدر خویش سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف به " بهاء " ولد " از سرزمین خویش یعنی بلخ هجرت کرد . که علت هجرت بهاء و لد آن گونه که تاریخ نویسان ذکر کرده اند رنجش خاطر وی از شاه خوارزم بوده است . بهر حال بهاء و لد پس از اقامت کوتاهی در سمرقند و نیشابور عازم حج شد و در بازگشت از مکه مدتی مقیم شام گشت و چند سالی هم در آنجا به سربرد و سرانجام بنا به خواهش سلطان سلجوقی روم عازم قونیه شد و در آنجا اقامت گزید و در آن شهر





و بدین سان است که نهال ادراک مولوی از میانهٔ عمر کوتاهش برمی دهد، آنگاه که عشق صاعقه آسا بر بینش و جان جهان بینش می تابد و اوقفسوس و آراز خاکستر خویشتن شعله می کشد، و بادانش شورانگیز عرفان حماسه از خویش گسستن و در عشق منتشر شدن و از عشق به تمامیت هستی پیوستن رامی آغازد، تا مگر از حرکت ذهنی انسان را از جمادی تارسیدن به آنچه اندروهم نآید بازگوید.

مولوی با تردید از شریعت به ایمان عقلانی و عرفانی، که گواه باور عمیق اویسه حاکمیت مطلق پروردگار مهربان بود، ذهن بالنده و پیویای خویش را به دست یابی اسرار و رموز خلقت سپرد، و برای بازشناسی و بیان جهان و قوانین آن و روابط و مناسبات معنوی انسان و کائنات دستگاه فکری عارفانه‌ای پرداخت و بدینها ارزش تازه‌ای نهاد. این دستگاه فکری منظم مولانا در مثنوی مجال انعکاس یافته است.

به دنبال غروب شمس از زندگی مولانا و سوز و گداز آتش هجران و فراق، سالهایی بر مولانا گذشت که سرشار از چنین شور و هیجان یک عشق بی مانند بود و حاصل این سوز و گداز درد یوان شمس مجال انعکاس و چنین جاودانه یافته است.

و اما پس از آن توفان روحی و سکون و آرامش بعد از آن است که حسام الدین چلبی از وی می خواهد تا به سبک حدیقه برای مریدان خویش کتاب تعلیمی بسراید.

\* حسام الدین چلبی برای مولانا تجسم خاطرهٔ شمس و جانشین واقعی صلاح الدین بود. ستاره‌ای بود که شعاع وجود شمس و ضیاء جان صلاح الدین را منعکس میکرد و مولانا گرمی و روشنایی آن هردو را از دست رفته راد وجود وی بازمی یافت. مثنوی مولانا به اصرار و تشویق او به وجود آمد... \*

" دوران خلافت او... دوران استقرار مولانا در آرامش روحانی بود. این آرامش روحانی که پیدایش مثنوی ثمرهٔ جان پرور آن محسوب می‌آید پلهٔ تازه‌ای در مراتب عروج مولانا به مقامات فنا بود. " \* ۱

حسام الدین که داعیهٔ جذب و طلب مصرانهٔ او مولانا را در این اقدام ترغیب می‌کرد با تعدادی دیگر از یاران به ضبط و تحریر آنچه مولانا در این زمینه املا می‌نمود می‌کوشید. تحریر و املاي مثنوی با یکوقفهٔ دو ساله که به علت مرگ همسر حسام الدین پیش آمد همچنان بدون فتوت تا هنگام وفات مولانا ادامه یافت.

" استغراق حسام الدین در لطایف مثنوی و اعجاب و اعتقادی که به این الهام روحانی بی‌سابقهٔ مولانا داشت به حدی بود که در مدارج پیشرفت آن در طی سی سالها هگه گاه در خواب چنان می‌دید که رسول خدا نیز با شوق و خرسندی مثنوی مولانا را می‌خواند و بدان می‌نازد. و گاه در حالی بین خواب و بیداری که و برای احوال عادی و از مقولهٔ کشف صوفیانه بود چنان در نظرمی آورد که گویی ملایک و ارواح - شمشیر " در پاش " به دست دارند و کسانی را که در مثنوی به نظر انکار می‌نگرند از مجلس مولانا دور می‌سازند و کشان کشان به دوزخ می‌برند. " \* ۲

همان گونه که در آغاز اشاره شد، این مجموعه نگرشی دارد بر اندیشهٔ فنا در مثنوی، و مجال گفتگو در خصوص زندگانی مولانا و یا سیر اندیشهٔ وی در مثنوی در این مجموعه نیست که بزرگان و اندیشمندان و صاحب نظران در این زمینه داد سخن را داده‌اند و علاقه‌مندان می‌توانند به کتب مولوی شناسان اندیشمندان در این مورد مراجعه نمایند. و کمبود علمی اینجانب را با شرح صدر خویش اغماض فرمایند.

۱ - پله پله تأملات خدا ص ۲۲۱

۲ - پله پله تأملات خدا ص ۲۲۶

مفتد

سخن گفتن از زندگی مولانا و شرح و بررسی افکار او اندیشه‌ی وی گفتگواز عشق است و هر اندیشه‌ای که در بیان اندیشه‌ی وی رنگ سخن به خود گیرد از عشق است و بناچار "نامکرر" اما تکرار سخن عشق هرگز ملال آور نیست . که از هر زبان که بشنویم نامکرر است .

نغمه‌ی سحرانگیزی مولانا و عطربوی مرموز و ناشناخته‌ی گلزار مثنوی هر خواننده‌ی درد آشنایی را جذب خویش می‌کند . در آفاق روشن و زلال مثنوی زندگی بسودن اندک لحظه‌ای توقف از جمادی به نباتی ره می‌پوید و از نبات به اقلیم حیوانی و از سرزمین حیوان تا عالم انسانی و آنچه اندروهم نیاید ، یک سیر صعودی دارد . در اوج فضای بیکران مثنوی است که آدمی می‌تواند فارغ از هیاهوی بسیار برای هیچ یعنی دنیایی که آدمی را در امواج دریای گل آلود پوچی و دل زدگی و افسردگی غرق کرده رها می‌یابد . نگارنده‌ی این رساله از دیرباز آنگاه که در زندگی خویش احساس می‌کردم تحمل دنیای سراسر پوچی و ملال آور برایم دشوار شد ، و خود را محدود قیود ناخواسته‌ی حیات می‌یافتم و هزاران سؤال و مجهول درباره‌ی مفهوم حیات و آفرینش پیش می‌آمد و خود را همچون غریقی می‌دیدم که در توفان پرخشم و هیاهوی زندگی دست و پامی زند و راه گریز و روزنه‌ی امید و ساحل نجاتی نمی‌یابد ، با روی آوردن به مثنوی و فرورفتن در اعماق قصه‌ها و تمثیلات آن ، خوانسردن و احساس کردن و چشیدن آن با ذوق عشق و عرفان و بوییدن نغمه‌ی روح انکیسز ابیات مثنوی تسلی خاطر و آرامش روح یافته‌ام .

برای من مثنوی جزیره‌ی اسرارآمیزی است که در گوشه گوشه‌ی آن ، پیداونهبان

اسرار حیات و آفرینش و مرگ و رستاخیز موج می زند . و یا همچون بحر مواجی است که جزرومد اندیشه در آن ، افکار و اندیشه های باطل را در بسترتوفان زای خویش می شوید .

یکی از آرزوهای دیرینه اینجانب که سالهای دراز آن را در ذهن خویش پرورده ام رویای شناوری در بحر کرانه ناپیدای اسرار مثنوی مولا نبوده است ، اگرچه شناگری ناشی هستم و یا اصلاً اصول شناگری در این بحر ناپیدای معنوی را هم ندارم اما دریای گهربار و حیرت آور مثنوی همواره مرا جذب خویش نموده ، لذا اگر چه دریانورد ماهری نیستم ، اما دریادوست عاشقی هستم که نظاره دریای از دور هم مرا خشنود می کند ، آرزوی غواصی و صید کردن در معانی از بحر مثنوی همواره در اندیشه من موج می زند و ابیات مثنوی برایم حکم عدفی را دارند که درون هر یک از آن — صد فها مرواریدی با ارزش نهفته است . ولی برای شکستن عدف ابیات و استخراج این در معنوی ذوق و اشتیاق به تنهایی کافی نیست بلکه مهارت هم لازم دارد . گرچه همواره از اشتیاق لبریز بوده ام ولی به دلیل فقدان مهارت جرأت شناوری در این دریایارنداشته ام .

اما شوق دست یافتن به گنجینه در معنوی مثنوی به من شهادت این کار را داد تا جهت تحقق رویای دیرینه خویش به سیر در مثنوی بپردازم . گرچه در این راه پرنده شکسته بالی رامی مانم که آرزوی صعود بر فراز آسمانها دارد . واگر عشق که قوه محرکه حیات است نبود مرا با این وادی حیرت چه کار؟

عشق بود که به من شکسته بال جرأت پرواز در آسمان زلال و صاف مثنوی را داد . و اندک شناگری آموخت تا لا اقل بتوانم در آبهای کم عمق آن تاحدی شناور گردم

و عذف پاره‌ای از ابیات را صید کنم و در معانی گرانبار از آنها استخراج کنم .

با خود اندیشیدم که کدامین در معنوی با ارزش تر از آن است که تو بتوانی به وسیله آن رهایی از خویشتن و پیوستن با خدا را خریداری کنی؟ با سیری در جهان پیرامون خویش احساس کردم درد نیایی که آرمانهای حاکم بر آن هر کدام به نوعی حجاب دست یابی به حقیقت گشته اند و مذهب حاکم بر توده‌های بشر چیزی نیست جز فرورفتن درد نیای فریبنده و کاذب مادی و از خود بیگانگی و فراموش کردن حقیقت و مبدأ هستی که دلزدگی و یاس و بدبینی و افسردگی را به عنوان ارمغانی هدیه انسان معاصر کرده و همچون بیماری خوره روح و جان آدمی را می‌فرساید . لذا آنچه انسان امروز بیش از هر چیز نیازمند آن است نفخه‌ای جان بخش و حیوانات آفرین می‌باشد ، تا او را از تنگنای حیات فریبنده و پرزرق و برق و ناپایدار جهان مادی رهایی بخشد ، اگر دیده باطن بین آدمی گشوده شود و حجاب ادراک خویش را از هم بردرد ، و گوش جان ازینبه و سوس‌های بریبنده تهی گرداند به خوبی درمی‌یابد که اگر نفخه‌ای جان بخش از عالم معنا و گلزار حقیقت در پیکر افسرده بشری سیده شود ، حیات او شادابی و نشاط خواهد یافت و کدامین گلزار معنوی عطر انگیز تر از بوستان مثنوی می‌تواند باشد؟ این گلستانی که نفخه جان بخش اود رکالبد هر کس بدمد هوای تازه و شوقی دوباره برای زیستن به او ارزانی می‌کند . و هوای مسموم دنیای کاذب خود بینی ها و خود خواهی را ازینجره حیات اوبیرون می‌افکند و حجابهای بشریت را که مانع ادراک حقیقت و بازگشت اوبه نیستان معناست از هم می‌درد . برای رسیدن به این مقصود و تولدی دوباره کدامین راه بهتر و نزدیک تر از اینکه آدمی از دنیای خود ساخته و افکار خود یافته رهایی یابد و به اقلیم

ماورای حس خود بینی و خود خواهی کوچ کند .

با چنین انگیزه‌ای بود که این موضوع را با استاد راهنمای خویش در میان گذاشتم و خوشبختانه مورد تایید و موافقت ایشان قرار گرفت و آنگاه به بررسی سیر این اندیشه در تفکر عرفانی ایران و بویژه در مثنوی پرداختم . که مثنوی خود از آغاز تا انتها چیزی نیست جز حکایت از خود رهایی و فنای فی الله . اگر مثنوی با حکایتی آغاز می‌شود بدین معنی است که در این نغمه آسمانی هیچ نوایی نمی‌شنوی مگر نوای از خود رهایی و فنای اوصاف خودی . نی تمثیل انسان از خود رهیده‌ای است که دهنده غیبی در آن می‌دمد و به نوایش می‌آورد ، و این یعنی سخن مثنوی از آغاز تا انتها سخن از فنا و از خود رهایی و اشتیاق روح جهت بازگشت به مبدأ حقیقت است . و کسی حق نزدیک شدن به ساحل این دریای کرانه‌ناپیدا را دارد که همچون خود مولا نالجه آشام بحریب کرانه اندیشه‌های موج شکن اوشود . بنا بر این آنها که فنا و از خود رهایی را تجربه نکرده‌اند و از خودی خویش رهایی نیافته‌اند و آشنای اقیانوس عظیم فکر مولا نسا نمی‌باشند ، آنهاست که هستی را در نیستی تجربه نکرده‌اند یعنی بی درد آن فارغ از وادی فنا را جز گمراهی نمی‌افزاید که :

مثنوی هست قرآن مسدل      هادی بعضی و بعضی رامضل

آنان که از غرق شدن در دریای حقیقت و به فنا پیوستن نمی‌هراسند ، آشنای این دریای رازتوانند بود و غواصان در معانی مثنوی خواهند شد .

اگر نی ، آن گونه که شارحان مثنوی گفته‌اند سبیل وجود خود مولا نامی باشد که از

خودی خود تهی گشته و از عالم غیب تلقین شعرش می‌کنند ، باید گفت که مصداق



عینی فنای فی الله وبقای بعد از فنا را در وجود شخصی مولا نابهامه، معنای خود می توان دید که نتیجه، از خود رستن و فنا انگاشتن وجود خودی و بقای بعد از فنا پیدایش اندیشه‌ای است ماورای حد شناخت بشر که مثنوی از آن متولد شده، ارمغانی که فکرواندیشه، مولا نابه جهان بشریت هدیه کرده است.

او که به تعبیر خودش سخن وی عیقل ارواح می گردد و جان طالبان حقیقت را از گرد و غبار (من و مایی) و خود نگریمهای ویرانگریاک می گرداند تا در زلال آینه، وجود خویش حقیقت را بشناسند او که جاربوی از قصه و تشیل در دست گرفته و با آن خود خواهیمهای انسان را از ذهن و اندیشه و عمل و رفتار او می روید.

برای انسان ره گم کرده، امروز که در دریای یأس انگیز حیات غوطه ور شده و برای رسیدن به ساحل رهایی قایق نجات می طلبد و در جستجوی بحرییمهای آشنا با جزر و مد های حیات است کد امین اندیشه نجات بخش ترا از اندیشه مولا ناست او که ترا از تنگنای حیات محدود مادی به فراخنای جهان ماورای ماده می کشاند.

و دعوت گرتوبه دنیایی است که در آن دیگر خواهی جانشین خود خواهی می شود، محبت جایگزین نفرت، عدالت به جای ستم، امید جانشین یأس و دوستی جایگزین دشمنی می شود.

نوای نی مولا ناآدمی را از توقف و سکون در مرداب حیات مادی می رهاند و او عساف نکوهیده، بشری را در وجود او به صفات پسندیده مبدل می کند و او را به آستانه حیات شایسته‌ای رهنمون می کند که لازمه سیر در آن حیات خروج از دنیای تعلقات و وابستگی های مادی و ورود به اقلیم فنا می باشد.

فنا ی خودی وسیله‌ای است که روح را برای بازگشت به نیستان حقیقت آماده می کند.

مولانا این نی از خود تهی گشته و از حق لبریز شده که در کنار جویبار پر جوش و خروش حیات بشر آهسته و آرام روئیده و در بستر تاریخ بشر، در خلوت درد مندان وادی عشق در همه اعصار به نواد آمده روح درد مند سودازدهای است که در باغ نای فریاد رهایی سرداده است . فریاد او فریاد عاشق درد مندی است که هیجان یک عشق پر شور و شگفت آور او را از سرزمین هشیاری به وادی سکر و وجد کشانید و از یک مجتهد عالم و واعظ ظاهر بین انسان و ارسته از خویش و به حق پیوسته‌ای ساخت که زندگی وی و حاصل اندیشه او یعنی چشمه جوشنده مثنوی تمثیلی گشت برای همه مشتاقان وصال عالم جان که اشتیاق دیدار معشوق آنها را بی قرار کرده و از خویش و دنیا ای صفت و افعال خویش فانی گشته اند و فنای آنها نردبان عروجشان به آسمان وصال دوست گشته است .

پیام اصلی مولانا در مثنوی این است که پرواز طوطی جان از قفس تنگ دنیا و به تعبیر دیگر اتصال با مبداء کل و گم شدن قطره در دریای حقیقت لازمه اش اعراض از ماسوی الله و اقبال الی الله است . ترک دنیا و ظلمانی محسوسات و صعود در عالم نورانی ماورای حس تنها و تنها به وسیله نردبان فنا صورت می گیرد . لازمه این صعود برداشتن موانع راه و دریدن حجابهای ظلمانی نفس است که بدون مجاهده و مبارزه امکان پذیر نمیباشد .

گفته شد که رهایی از دنیا و تعلقات و پیوستن به مبداء کل پیام اصلی مولانا در مثنوی میباشد که در تعبیر صوفیه چنین مقامی را مقام فنا می نامند .

اینجانب برای آنکه مفهوم اندیشه فنا در مثنوی بررسی کنم . قبل از انجام این کار لازم می دانستم که سیر این اندیشه را در کتب صوفیه که قبل از مولانا می-

زیست‌اند بررسی کنم و آنگاه تاثیر این اندیشه رادرمثنوی پی گیری کنم . جهت حصول این مقصد نخست مفهوم فنا را در کتب فرهنگ و اصطلاحات صوفیه و سپس در اقسام و مشایخ بزرگان صوفیه بررسی کردم و آنگاه دو کتاب منظوم عرفانی قبل از مولا نایعنی حدیقه سنایی و منطق الطیر عطار که پیش از هر کتابی در اندیشه مولا نافوذ یافته‌اند بررسی اجمالی شد .

پس از آن سیر این اندیشه در مثنوی مورد بررسی قرار گرفت . برای نیل بدین منظور جهت سهولت کار بنا به مراتب مختلف تقسیم بندی گردید ، و آنگاه نخست ضمن مطالعه مثنوی موضوع مورد نظر در بالای هر بیت یاد داشت گردید ، و بار دوم مفهوم اصلی هر بیت و نکته مورد نظر هر تمثیل به روی کاغذ فیش یاد داشت گردید پس از اتمام این کار نوبت به دسته بندی فیشها بر اساس موضوعی رسید . و آنگاه بر مبنای هر موضوعی فیشها مورد تدقیق و تدوین قرار گرفت و اگرچه انتزاع پاره‌ای از مسائل از درون قصص و تمثیلات تا حدی دشوار به نظر می رسید ولی با عنایت خداوند وقت و حوصله‌ای که صرف این کار شد موفق شدم که جمعی از مفصل این اندیشه رادرمثنوی به خوانندگان خویش عرضه کنم . بر صاحب نظران اهل فن و بزرگان آشنا با اندیشه های عرفانی پوشیده نمی باشد که موضوع فنا و آن هم در مثنوی کتابی می طلبد به پهنای فلسف . و نه دانش اندک من در خور گسترش این بحث است و نه این رساله میدان عرصه کامل این اندیشه میباشد زیرا این اندیشه به دنبال خود مفهوم سکرو عحو و مقام جمع و جمع الجمع را مطرح می کند .

اکنون در این رساله که پایان نامه تحصیلی دوره کارشناسی ارشد اینجانب میباشد تنها مفهوم فنا و آن هم به اجمال بررسی می شود . باشد که دریچه‌ای گشوده

شود برای مؤلف این رساله تا بتواند در آینده مقامات و مفاهیمی را که پیرامون موضوع  
فنا مطرح می شود مورد کنکاش و بررسی قرار دهد -

در تدوین این رساله جناب استاد دکتر اسماعیل حاکمی برمن منت نهادند  
و راهنمایی رساله ام را بر عهده گرفتند ، همچنین جناب دکتر پورنامداریان مدیر  
گروه زبان و ادبیات فارسی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در انتخاب  
موضوع و معرفی منابع و مآخذ تحقیق راهنمایی خویش را از من دریغ نورزیدند و از لطف  
و عنایات دو استاد فوق بسی بهره گرفتم ، همچنین جناب دکتر تجلیل مدیر  
گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران استاد مشاور این جانب  
در تدوین این رساله بودند . در این رساله متن مورد نظر جهت بررسی و تحقیق  
مثنوی مولوی به تصحیح نیکلسون بود و هر جا که از درک تعبیرات و دقائق ابیات  
و امثال به مشکلی برخوردیم از تعلیقات و یادداشت های نویسنده بزرگوار و دانشمند  
فاضل جناب دکتر استعلامی استفاده کردم . همچنین دو کتاب ارزشمند سرنسی  
و بحدرد رکوزه تالیف دانشمند بزرگوار و مولوی شناس بی نظیر جناب دکتر عبدالحسین  
زرین کوب در نقد و شرح تحلیلی ابیات و حکایات از جمله منابعی بود که در جای جای  
نگارش این رساله راهنما و راهگشای این جانب قرار گرفت .

سخنم را با عرض تشکر و سپاس فراوان از مادرم که در مدت نگارش این رساله  
مرا همراهی و مساعدت نمودند و همچنین دو تن از دانش آموزان سابق خرد  
اعظم کریمی و سودابه پور عبد الله و خواهرم شهناز که در پاک نویسی این رساله  
مرا یاری دادند به پایان می رسانم .

صمت طاهرزاده

بهمن ماه ۱۳۷۲